

از حقوق جزا تا سیاست جنایی

«Du Droit Pénal à la Politique Criminelle»,
«From Criminal Law to Criminal Policy»

Prof. Mireille Delmas - Marty*

ترجمه: دکتر ع. ح. نجفی ابرندآبادی

آنچه در پی می آید ترجمه کنفرانس خانم میری دلماس مارتی است، که به دعوت گروه حقوق دانشگاه مفید در جمع پژوهشگران و دانشجویان دانشگاه مفید ایراد گردیده است. در این کنفرانس مباحث ذیل مطرح گردیده است:

مقدمه: تغییر موضوع - ظهور سیاست جنایی

مبحث نخست: متنوع شدن رویه های عملی

گفتار نخست: متنوع شدن در درون حقوق جزا: متلاشی شدن مفاهیم سنتی حقوق جزا

گفتار دوم: متنوع شدن در خارج از حقوق جزا: گسترش مقوله های نزدیک و رقیب حقوق جزا

مبحث دوم: شکل گیری (ترکیب) مجدد حول اصول راهبر (راهبردی)

گفتار نخست: اصول (قانون) اساسی

گفتار دوم: اصول اروپایی

نتیجه: تغییر روش ساخت مدل های سیاست جنایی

و آنگاه به پرسش های دانشجویان پاسخ داده شده است.

* خانم میری دلماس مارتی، استاد دانشکده حقوق دانشگاه پاریس ۱ (پانتئون - سوربن) هستند. ایشان در سال ۱۹۶۹ موفق به اخذ دکترای حقوق از دانشکده حقوق دانشگاه پاریس شدند و در سال ۱۹۷۰ در رشته حقوق خصوصی و

←

برای من جای بسی افتخار است که در دانشگاه شما (دانشگاه مفید) و در شهر قم که راجع به آن از قبل مطالعاتی کرده و اطلاعاتی دارم، صحبت کنم، شهر قم که شهر علما و فضیلتی شیعه، شهری دانشگاهی - حوزوی است، گفته شده تحقیقات در این دانشگاه جنبه چند بُعدی دارد. چرا که شما در این جا، هم حقوق و فقه اسلامی و هم حقوق موضوعه را با هم مطالعه می‌کنید. این طور که معلوم است دانشگاه مفید، علاوه بر مطالعات درباره حقوق ایران و حقوق اسلام، به مطالعات تطبیقی درباره نظام های حقوقی سایر کشورها و تبادل علمی با دانشگاههای خارجی اهمیت می‌دهد. به همین دلیل برای من مایه افتخار و مباهات است که در این دانشگاه برای شما صحبت کنم. همانطور که خواهید دید بحث من راجع به کثرت گرایي حقوقی و مطالعات چند مبنایی است که در دانشگاه شما به آن توجه می‌شود. زیرا عنوان سخنرانی من «از حقوق جزا تا سیاست جنایی» خود گویای چند مبنایی بودن بحث من است.

حقوق جزا، رشته مطالعاتی است که تاریخی کهن دارد و اساسش متون قدیمی است. حال آنکه سیاست جنایی رشته مطالعاتی است که عمر کوتاهی دارد. چرا که عنوان سیاست جنایی برای نخستین بار در آغاز قرن نوزدهم مطرح می‌شود. این عنوان و کاربردش را به استاد آلمانی فویر باخ در اوایل قرن نوزدهم نسبت می‌دهند. از نظر فویر باخ، سیاست جنایی همان جنبه‌های عملی و نظری حقوق جزا بوده که خیلی نزدیک به نظام

→ علوم جنایی به عضویت هیأت علمی دانشگاه درآمدند. خانم دلماس مارتی علاوه بر سمت استادی دانشکده حقوق پاریس از سال ۱۹۹۲ عضو مؤسسه دانشگاهی فرانسه و صاحب کرسی سیاست جنایی در این مؤسسه، مسؤل دوره های کارشناسی ارشد و دکترای حقوق جزا و سیاست جنایی اروپا دانشگاه پاریس ۱، مدیر بخش علوم جنایی مؤسسه حقوق تطبیقی پاریس، سردبیر مجله علوم جنایی و حقوق جزای تطبیقی می‌باشد. به عنوان متخصص و کارشناس، در همکاری با ریاست جمهوری فرانسه، عضو کمیته مشورتی بررسی قانون اساسی، در همکاری با وزارت دادگستری، عضو کمیته اصلاحات قانون جزا و رئیس کمیسیون عدالت کیفری و حقوق بشر برای اصلاح قانون آئین دادرسی کیفری فرانسه در همکاری با آموزش عالی و تحقیقات، عضو شورای علمی این وزارت، در همکاری با وزارت امور خارجه، عضو کمیته بازانديشی راجع به ایجاد یک دادگاه کیفری بین‌المللی، در همکاری با سازمانهای مختلف بین‌المللی، جامعه اروپا، شورای اروپا، سازمان ملل متحد اشتغال داشته و دارد. ایشان نائب رئیس انجمن بین‌المللی حقوق جزا و عضو شورای مدیریت جامعه بین‌المللی دفاع اجتماعی و ریاست انجمن تحقیقات کیفری اروپا نیز هستند. خانم دلماس مارتی دارای تألیفات بسیاری در زمینه حقوق خانواده، حقوق تجارت کیفری، حقوق تطبیقی و سیاست جنایی و حقوق جزا و حقوق بشر و آئین دادرسی کیفری اروپا و تألیفات دیگر می‌باشد و بیش از ۱۱۵ مقاله و گزارش در زمینه مسائل حقوقی، کیفری و سیاست جنایی ارائه داده‌اند.

کیفری است. تعبیری که وی از سیاست جنایی کرده شامل مجموعه روشها و شیوه‌هایی می‌شده که دولت با توسل به آنها بر ضد جرم اقدام می‌کرده است.

اما این تعریف به مرور زمان متحول شده است و امروزه سیاست جنایی به عنوان یک رشته مستقل مطرح می‌شود. یکی از کسانی که از سیاست جنایی به عنوان یک رشته مستقل یاد کرده است، شادروان مارک آنسل، قاضی عالی رتبه فرانسوی، است که در سال ۱۹۷۵ میلادی مرکز تحقیقات سیاست جنایی تطبیقی را در مؤسسه حقوق تطبیقی دانشگاه پاریس ۲ ایجاد کرده است. زیرا آقای آنسل که علاقه وافری به بحث‌های تطبیقی در حقوق داشت، پی برد که حقوق جزا به تنهایی برای مطالعات مقایسه‌ای در زمینه مسائل کیفری کافی نیست. چرا که جرم بستگی به زمان و مکان دارد، چه بسا پدیده‌ای که در یک کشور جرم تلقی شده و مشمول حقوق جزا است، در کشوری دیگر یک تخلف (جرم) اداری محسوب شود و در چارچوب حقوق اداری مورد بحث قرار گیرد.

من به نوبه خود و در ادامه کارها و مطالعات شادروان آنسل تعبیری از سیاست جنایی به دست داده‌ام که در واقع این تعبیر جدیدی از همان تعریف آقای فویرباخ است، بعد از حدود ۲۰۰ سال. به موجب این تعریف، سیاست جنایی شامل کلیه شیوه‌ها، اعم از کیفری (سرکوبگری کیفری) و غیر کیفری می‌شود که جامعه با توسل به آنها به پدیده مجرمانه پاسخ می‌دهد. پس بکارگیری اصطلاح پاسخ به جای واکنش حکایت از آن دارد که سیاست جنایی هم قبل از ارتکاب جرم، برای «پیشگیری»، هم بعد از ارتکاب جرم، برای «سرکوبی»، وارد عمل می‌شود. به همین دلیل واژه پاسخ را به جای واکنش به کار بردم. این پاسخ و پاسخها صرفاً آنطور که فویرباخ گفته بود علیه جرم نیست، بلکه علیه پدیده مجرمانه است. این عنوان از نظر من شامل دو پدیده «جرم»، پدیده کیفری، و «انحراف»، پدیده جامعه شناختی، می‌شود بنابراین نقطه مشترکشان این است که ما در هر دو مورد از قاعده و هنجار اجتماعی دور شده‌ایم و فاصله گرفته‌ایم. در حقیقت کسی که مرتکب پدیده مجرمانه می‌شود، از قاعده و هنجار جامعه فاصله گرفته، یا مشمول حقوق جزا می‌شود یا مشمول مذمت و سرزنش اجتماعی و اخلاقی جامعه. به موجب این تعریف حقوق جزا، نظام کیفری، همچنان هسته اصلی سیاست جنایی را تشکیل داده، اعتبار خود را حفظ می‌کند. اما نظام‌های دیگری حول آن بوجود می‌آیند و برای پاسخ به پدیده مجرمانه اقدام می‌کنند. پس به تعبیر دیگر، سیاست جنایی شامل جنبه‌های نظری و عملی کلیه اشکال مختلف کنترل جرم است، نه جنبه‌های نظری و عملی نظام کیفری.

پس می‌توانیم بگوئیم سیاست جنایی رشته مطالعاتی است مستقل نسبت به جرم‌شناسی، جامعه‌شناسی جنایی و همین‌طور نسبت به حقوق جزا. تفاوتش با رشته‌هایی مثل جرم‌شناسی و جامعه‌شناسی این است که سیاست جنایی ذاتاً حقوقی است و تفاوتش با حقوق جزا این است که رشته‌ایست چند مبنایی. همانطور که شما در اینجا چند بُعدی کار می‌کنید، هم حقوق اسلام را می‌خوانید و هم حقوق موضوعی را. پس می‌توان گفت که سیاست جنایی علاوه بر حقوق جزا، شامل حقوق اداری، حقوق مدنی، حقوق انضباطی و حتی حقوق بین‌الملل نیز می‌شود. تفاوت دیگر سیاست جنایی با حقوق جزا این است که مطالعاتش را در زمان انجام می‌دهد، یعنی مطالعه‌ای پویا و متحول. پس اصالت اصلی مطالعات سیاست جنایی، تأکید در تحولات سیستم مورد مطالعه است و نه بررسی و تحلیل آن در یک مقطع خاص. در سیاست جنایی، جنبشها و تحولات را مطالعه می‌کنیم نه ایستایی را، مثلاً: جنبش جرم‌انگاری، جنبش جرم‌زدایی و یا جنبش کیفرزدایی. بنابراین با توجه به آنچه گفتیم، پیدایش و ظهور این رشته جدید باعث تغییر موضوع بحث هم می‌شود و این تغییر موضوع دو گرایش جدید را مطرح می‌کند. گرایش اول بر پایه متنوع شدن و متنوع کردن رویه‌ها و مشی‌های عملی در برابر پدیده مجرمانه استوار است که به تعبیر فیزیک مانند گریز از مرکز عمل می‌کند که به متلاشی شدن حقوق جزا از درون منجر می‌شود. اما هم‌زمان شاهد شکل‌گیری رویه‌های عملی حول حقوق جزا هستیم. این شکل‌گیری مجدد حول اصولی که ما از آن تحت عنوان «اصول راهبر یا راهبردی» یاد می‌کنیم صورت می‌گیرد. این اصول راهبر یا اساسی ممکن است «اصول قانون اساسی» باشد (مثلاً اصول قانون اساسی فرانسه)، ممکن است اصول اروپایی باشد که جامعه اروپا یا اتحادیه اروپا تصویب کرده‌اند که ناظر بر عملکرد تقنینی قضایی در کشور فرانسه، به عنوان عضو اتحادیه، است. در اینجا ما شاهد جنبشی عکس هستیم و آن، به تعبیر علم فیزیک، تمایل به بازگشت به مرکز، یعنی حقوق جزاست، اما در قالب رشته‌های مختلف حقوق اداری، حقوق مدنی، حقوق انضباطی، حقوق پزشکی... و حقوق بین‌الملل.

پس پلان یا طرح مطالب کنفرانس من به دو بخش یا مبحث تقسیم می‌شود: در مبحث نخست راجع به متنوع شدن رویه‌های عملی در مقابل پدیده مجرمانه صحبت می‌کنیم و در مبحث دوم راجع به شکل‌گیری دوباره حول اصول راهبر یا اصول اساسی.

مبحث نخست: متنوع شدن رویه های عملی

ابتدا اشاره‌ای داریم به متنوع کردن یا متنوع شدن رویه‌ها. امروزه شاهد نوعی فروپاشی مفاهیم یا مقوله‌های سنتی حقوق جزا هستیم. این موضوع، هم در حقوق جزای ماهوی یا عمومی و هم در حقوق جزای شکلی یا آئین دادرسی کیفری صادق است. ولی در اینجا فقط مصادیقی از حقوق جزای ماهوی را برایتان خواهم گفت. در این باب به سه مقوله یا مفهوم اشاره خواهم کرد که به ترتیب عبارتند از: جرایم، مسئولیت کیفری و ضمانت اجراهای کیفری.

مقنن فرانسه در باب جرایم همان طبقه بندی سه گانه جنایت، جنحه و خلاف که در قانون (کُد) ناپلئون استفاده شده بود را در قانون جزای جدید فرانسه مصوب ژوئیه ۱۹۹۲ حفظ کرده است. پس جرایم بر حسب شدت، وخامت و خطرناکی آنها طبقه بندی شده‌اند که جنایت شدیدترین آنهاست. این طبقه از جرایم یعنی جنایات شاید بارزترین شاخص حقوق جزا باشد. چرا که پیامد اخلاقی این جرم (یعنی جنایت) به لحاظ شدت خطای ارتكابی مشهودتر است. به همین جهت پاسخ و ضمانت اجرای این جرم شدیدترین است (یعنی کیفر سالب آزادی در حقوق فرانسه). و در مجموع می‌توان گفت که از نظر کمی، تعداد جنایات در قانون جزای فرانسه محدود است. اما در فرانسه بیشترین و رایج‌ترین جرایم، جنحه‌ها هستند. که می‌توانند جنبه عمدی داشته باشند، یا ناشی از بی احتیاطی و بی‌مبالاتی باشند. لیکن در عمل انواع جرایم جنحه‌ای بسیار متنوع و نامتجانس هستند. در کنار جرایم جنحه‌ای سنتی مثل سرقت و کلاهبرداری که در داخل کُد (قانون) جزای فرانسه پیش‌بینی شده‌اند، شاهد ظهور و پیدایش جنحه‌های جدیدی هستیم که قانون‌گذار آنها را در خارج از قانون جزا پیش‌بینی کرده است، مثل قانون مربوط به مالیات‌ها و یا قانون مربوط به حمایت از مصرف‌کنندگان. به موازات تعیین و پیش‌بینی جرایم جنحه‌ای در خارج از قانون جزا، روش جرم‌انگاری یعنی تعیین جرم بوسیله قانون‌گذار هم فرق کرده است. به جای اینکه از جرم و انواعش تعریفی شده باشد، تنها در یک ماده و چنین ذکر می‌شود که تخلف از فلان ماده، یعنی از طریق احاله و ارجاع به مواد مختلف، مجازاتش این است ... در حالیکه در حقوق جزا برای هر جرم تعریفی مجزا و مجازاتی مستقل در نظر گرفته می‌شود. مثلاً راجع به جرم، تعریفش و ضمانت‌اجرائیش در قانون کار یا در قانون تجارت، قانون‌گذار اقداماتی کرده است. ضمناً تشخیص جرایم جنحه‌ای در خارج از قانون جزا کاری است دشوار، زیرا یک ماده ممکن است به چند جرم احاله دهد. به همین دلیل دانشمندان حقوق

جزا (دکترین) از شکل گیری و پیدایش حقوق جزای فنی و تکنیکی یاد می‌کنند که مثلاً همان حقوق جزای اداری باشد. در اینجا ما شاهد از دست رفتن انحصار و ویژگی حقوق جزا هستیم به نفع رشته‌های دیگر، مثلاً حقوق اداری. این موضوع در باب جرایم خلافی مشهودتر است، خلاف از نظر وخامت و شدت کمترین اهمیت را دارد و از طرفی بیشترین جنبه اداری را دارا می‌باشد. زیرا در باب خلاف، معمولاً شیوه رسیدگی بسیار مختصر و فوری و بدون تشریفات است و عمدتاً قاضی کمتر مناسبت رسیدگی و اقدام را پیدا می‌کند. تعیین و اعمال مجازات فوری است و قاضی زمانی پرونده مربوط به خلاف را رسیدگی می‌کند که محکوم علیه آن، مثلاً در مورد جریمه راهنمایی و رانندگی، به دادگاه علیه جریمه شکایت اعتراضی کند. روشی که در حقوق اداری معمول است از سادگی و سرعت در رسیدگی بدون تشریفات برخوردار است.

اضمحلال یا فروپاشی درونی حقوق جزا در باب مسئولیت کیفری نیز به چشم می‌خورد. با اینکه قانون جزای جدید فرانسه اصل شخصی بودن مسئولیت را مطرح می‌کند، لیکن گسترش فعالیت‌های تجاری و مؤسسات تجاری و ایجاد رشته‌ای بنام «حقوق جزای مؤسسات تجاری» یا «حقوق جزای تجارت»، موضوع را عوض کرده است. از یک سو، رویه قضایی، اصل مسئولیت کیفری مدیر یا شخص تصمیم‌گیر در یک مؤسسه مثلاً تجاری یا خدماتی را می‌پذیرد، یعنی عمل ارتكابی از نظر مادی به وسیله کارمند مؤسسه انجام شده باشد، اما از نظر اخلاقی مدیر یا تصمیم‌گیر، مسئول بوده است. از سوی دیگر، قانون‌گذار فرانسه، اصل مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی را در قانون جدید وارد کرده است، اصلی که حقوق انگلستان و ویلز مدتها پیش آن را در قوانین مصوبه‌اش پیش‌بینی کرده بود. پس پیدایش اصل مسئولیت کیفری ناشی از فعل دیگری یا مسئولیت کیفری شخص حقوقی سبب می‌شود که از نظر مفهومی، حقوق جزا به حقوق اداری و حقوق مدنی نزدیک شود. و در اینجا هم ما نوعی از دست رفتن انحصار و ویژگی حقوق جزا را به نفع سایر رشته‌های حقوقی مانند حقوق مدنی و حقوق اداری مشاهده می‌کنیم.

همچنین در باب ضمانت اجرای کیفری این موضوع را مشاهده می‌کنیم. در باب مجازات‌ها باید بگوییم که قانون‌گذار فرانسه، مانند قانون‌گذاران چهارده کشور دیگر عضو اتحادیه اروپا، کیفر مرگ را از «زرادخانه کیفری» خود حذف کرده است. امروزه ضمانت اجرایی که خاص حقوق جزا و شاخص آن است، کیفر سالب آزادی و انواع آن است، با رژیم‌های اجرایی متفاوت (حبس جنایی، حبس جنحه‌ای). از جمله ضمانت اجرای دیگری

که خاص حقوق جزاست و اخیراً وارد قانون فرانسه شده و قبلاً در حقوق جزای انگلستان وجود داشته، خدمات عمومی یا خدمات به نفع عموم است که به عنوان مجازات باید توسط محکوم انجام شود. در عوض سایر ضمانت‌های اجرایی که در حقوق جزا وجود دارد، خاص این رشته نیست مثلاً ضبط، جریمه، تعلیق گواهینامه رانندگی از جمله ضمانت‌های اجرایی هستند که در دیگر رشته‌های حقوقی هم وجود دارند. از یک سو، باید گفت که نحوه اجرا یا رژیم اعمال طوری است که ترمیم و خسارت‌زدایی از بزه‌دیده بر تنبیه بزهکار اولویت دارد. مثلاً قاضی می‌تواند صدور حکم را، به شرط جبران خسارت وارده به بزه‌دیده توسط محکوم، معوق کند. اگر خسارت وارده جبران و ترمیم شود، قاضی محکوم را از مجازات معاف می‌کند. پس می‌بینیم که ضمانت اجرا جنبه تنبیهی ندارد، بلکه بیشتر جنبه ترمیم و بازگشت وضع به حالت قبل از ارتکاب جرم را برای بزه‌دیده دارد. جالب اینکه به موازات تضعیف رسالت تنبیهی حقوق جزا، این رسالت در رشته‌های دیگر حقوقی جایگاهی دیگر یافته است.

در اینجا به بحث دیگرمان در بخش یا مبحث اول می‌رسیم و آن ظهور رشته‌های مطالعاتی دیگر حول حقوق جزا، که در واقع رقیب این رشته محسوب می‌شوند. بدیهی است در همه نظام‌های حقوقی، ضمانت اجرای کیفری تنها پاسخ به پدیده مجرمانه نبوده است. اما آنچه تازگی دارد، گسترش استراتژیهای جدید در پاسخ به جرم است که مورد توجه اروپا در سطح «شورای اروپا» می‌باشد. در اینجا به ذکر سه مثال اکتفا می‌کنیم: میانجیگری کیفری، خسارت‌زدایی جمعی از بزه‌دیده و مجازات اداری.

در باب میانجیگری کیفری، روش کار خیلی ساده است: به جای تعقیب و مجازات مجرم، سعی بر این است که بین مجرم و بزه‌دیده نوعی آشتی و مصالحه برقرار شود و دیدگاه‌هایشان به هم نزدیک گردد. لذا میانجیگری روشی برای کیفرزدایی است، چرا که اگر مکانیزم یا نهاد میانجیگری بین بزهکار و بزه‌دیده موفق عمل کند، در آنصورت تعقیب کیفری معلق و حذف می‌شود. در فرانسه، میانجیگری ابتدا در قالب رویه قضایی بوجود آمد. اما متعاقب آن، مقنن فرانسه در ژانویه ۱۹۹۳ به این تأسیس لباس قانونی پوشانید. رجوع و توسل به میانجیگری در صلاحیت دادسراست. دادسرا در تبعیت از اصل مناسب و مفید تشخیص دادن تعقیب کیفری، که در قانون جزای فرانسه پیش بینی شده، در صورت مناسب دانستن اوضاع و احوال می‌تواند به میانجیگری متوسل شود. در اینجا، یا دادسرا خود رأساً اقدام به میانجیگری بین متهم و شاکی می‌کند یا متوسل به شخص ثالثی در

خارج از دستگاه قضایی می‌شود، که این شخص ثالث معمولاً عضو انجمنهای حمایت از بزه‌دیدگان، که اخیراً تعدادشان در فرانسه زیاد شده است و به لحاظ علاقه‌شان به منافع و حقوق قربانیان جرم در این زمینه با دستگاه قضایی همکاری می‌کنند، می‌باشد. میانجیگری کیفری معمولاً برای جرایمی که آثارشان خیلی خفیف است (ضرب و جرح و جرایمی که تبعاتشان خیلی شدید نیست) مورد استفاده قرار می‌گیرد. بدیهی است که انجام میانجیگری کیفری مستلزم توافق بزه‌دیده و بزه‌کار است. میانجیگر تلاش می‌کند با همکاری این دو راه حلی پیدا کند. مثلاً چه بسا عذرخواهی بزه‌کار از بزه‌دیده در حضور قاضی دادسرا کافی باشد. و همین قبول مجرمیت شفاهی کافی بوده و میانجیگری در اینجا موفق تلقی می‌شود. یا اینکه بزه‌کار حاضر شود کاری به نفع بزه‌دیده انجام دهد. در صورت موفقیت میانجیگری، پرونده از نظر کیفری بایگانی و تعقیب کیفری هم متوقف می‌شود و در غیر این صورت پرونده سیر عادی خود را طی کرده و به مرجع کیفری صالح ارجاع داده می‌شود.

موضوع دوم که در اینجا مطرح می‌کنیم خسارت‌زدایی و ترمیم خسارت وارده بر قربانی مستقیم جرم است. در اینجا بر خلاف میانجیگری، هدف اجتناب و دوری از نظام قضایی نیست، بلکه هدف تکمیل اقدامات دستگاه قضایی و دادسرا است. ترمیم خسارت جمعی قربانیان جرم معمولاً در مواردی که مباشر جرم مشخص نیست یا اگر معلوم شده باشد، قادر به پرداخت خسارت نیست، صورت می‌گیرد. فلسفه جبران خسارت جمعی، همبستگی جامعه با بزه‌دیده است. سیستم خسارت‌زدایی جمعی از سال ۱۹۷۷ مورد توجه مقنن فرانسه قرار گرفته و امروزه تبدیل به یک سیستم پیشرفته کامل در این باب شده است. خسارت بزه‌دیده را یک صندوق ملی که بودجه‌اش را دولت تأمین می‌کرد، پرداخت می‌نمود. اما امروزه این بودجه از طریق برداشت درصدی از قراردادهای مربوط به بیمه اموال تأمین می‌شود. در باب جرایم علیه تمامیت جسمانی، خسارت بدنی توسط این صندوق کاملاً جبران می‌شود، در حالیکه قبلاً محدود بود به مبلغی معین. مرجعی که در باب پرداخت خسارت و میزانش تصمیم می‌گیرد، کمیسیون جبران خسارات قربانیان جرایم است که متشکل از سه قاضی است. کمیسیون عمدتاً نقش دادگاه مدنی و حقوقی را دارد و جالب اینکه، روش رسیدگی، تعیین مبلغ خسارت و پرداخت آن در قانون آیین دادرسی کیفری پیش‌بینی شده است. در اینجا ملاحظه می‌شود که در مرز تلاقی حقوق جزا با حقوق مدنی، حقوق اداری و حقوق بیمه هستیم.

مثال دیگر در باب مجازات‌های اداری، ضمانت اجرای اداری است. در سالهای اخیر شاهد پیدایش گسترهٔ ضمانت اجرای اداری هستیم، آنهم به این دلیل که بموازات تعمیم و توسعه موارد مداخله دولت، پیش‌بینی ضمانت اجرا نیز برای آن ضروری می‌نماید. این ضمانت اجراها، گاه بوسیلهٔ نهادهای مختلف قوه مجریه تعیین و اعمال می‌شود، مثلاً ادارهٔ مالیاتها، یا بوسیلهٔ مقامهای اداری مستقل، مانند کمیسیون مسئول عملیات بورس یا کمیسیون کنترل رقابت در امور تجاری. علی‌الاصول ضمانت اجرای اداری یا مجازات اداری قابل جمع یا ضمانت اجرای کیفری یا مجازات‌های حقوق جزا هستند. اما وقتی از ضمانت اجرای اداری یا مجازات‌های اداری استفاده می‌کنیم، معمولاً ضمانت اجرای کیفری را کنار می‌گذاریم. در اینجا می‌توانیم از «کیفرزدایی عملی» یاد کنیم. لازم به ذکر است که در کشورهایی مانند آلمان یا ایتالیا که همسایه فرانسه هستند با توسل به ضمانت اجرای اداری، کیفرزدایی‌های گسترده‌ای صورت گرفته و موارد اعمال مجازات‌های اداری گسترده‌تر شده است. بدیهی است، تعیین و اعمال مجازات‌های اداری خاص موارد کم اهمیت است، به همین سبب در بین ضمانت اجراهای اداری، سلب آزادی وجود ندارد. اما کیفر نقدی یا جریمه وجود دارد که ممکن است مبلغش خیلی بالا باشد و تابعی از ضرری که مثلاً شرکت متحمل شده، یا متناسب با میزان فروش سالیانهٔ آن شرکت یا مؤسسه، باشد. با توجه به گسترش مجازات‌های اداری، باید تضمیناتی برای متهم یا کسیکه محکوم شده در این چارچوب پیش‌بینی می‌شود. به همین دلیل همان تضمیناتی که در حقوق جزا برای متهم یا بزه‌دیده وجود دارد را «قرض» گرفته و در باب ضمانت اجراهای اداری نیز اعمال می‌کنیم. مثلاً اصول اساسی‌ای که در حقوق جزا جنبه کلاسیک دارد، مثل اصل قانونمندی جرایم و مجازات‌ها، حق دفاع متهم از خود یا اصل عطف به ماسبق نشدن قانون جزای شدیدتر، کلیه این تضمینات که جنبه کیفری دارند، امروزه در حقوق جزای اداری نیز اعمال می‌شود. با اینکه حقوق جزای اداری رقیب حقوق جزای سنتی شده است، اما در جاهایی، اینگونه به حقوق جزا نزدیک می‌شود.

حال با توجه به آنچه گفتیم از بخش اول صحبت‌هایم نتیجه‌گیری می‌کنم. متنوع شدن پاسخها به پدیده مجرمانه ممکن است این احساس را بوجود آورد که شاهد نوعی «بی‌نظمی» هستیم. اما باید گفت که شاهد نوعی شکل‌گیری دوباره هستیم که شاید نویدبخش تولد یک «نظم حقوقی پیچیده» تر باشد که با واقعیت مجرمانه که آن نیز پیچیده‌تر شده است، منطبق‌تر باشد.

مبحث دوم: شکل‌گیری مجدد حول اصول راهبر

حال می‌رسیم به مبحث دوم مطالب و آن شکل‌گیری مجدد یا ترکیب مجدد حول اصول اساسی یا اصول راهبردی است که به آنها «اصول فراتقنینی یا فراقانونی» می‌گویند. این اصول در حقوق داخلی همان اصول قانون اساسی است. برتری اصول اساسی در برابر قوانین عادی در حقوق فرانسه موضوعی قدیمی است، چرا که در اعلامیه جهانی حقوق بشر و شهروند ۱۷۸۹ (فرانسه)، این موضوع پیش‌بینی شده است. اما برای اینکه برتری اصول یا قوانین اساسی نسبت به قوانین عادی و اقطاع در عمل محقق شود، نیاز به کنترل و نظارت بود. اما این نظام کنترل و نظارت، برخلاف برتری اصول اساسی نسبت به قوانین عادی، خیلی دیر و در واقع بعد از جنگ دوم جهانی در نظامهای حقوقی اروپا بوجود آمد. در حقوق فرانسه، شورای قانون اساسی است که این کنترل را انجام می‌دهد و این شورا در قانون اساسی جمهوری پنجم که در سال ۱۹۵۸ به تصویب رسید، پیش‌بینی شده است. اما در آغاز فقط رئیس‌جمهور یا رئیس مجلس شورای ملی یا رئیس مجلس سنای این کشور حق شکایت و اعتراض علیه قانون در این کشور را داشتند. اما به موجب اصلاحاتی که در سال ۱۹۷۴ انجام شد، صلاحیت شورای قانون اساسی را متحول کرد، زیرا به موجب این اصلاحات، امروزه شخصت نماینده مجلس شورای ملی یا مجلس سنا می‌توانند بررسی مغایرت یا عدم مغایرت یک قانون را از شورای قانون اساسی تقاضا کنند. لازم به ذکر است که در عمل، شورای قانون اساسی در باب مغایرت یا عدم مغایرت همه قوانین مهم، بویژه قوانین کیفری، مداخله می‌کند. نتیجه این کنترل، تقویت تضمینات در حقوق جزا بوده است. به اصل قانونمندی جرائم و مجازاتها، به دنبال ایجاد این نهاد کنترل کننده، اصل دیگری افزوده شد و آن، رعایت اصل «کیفیت» قانون است، یعنی اینکه تعریف یک جرم نباید خیلی وسیع و گسترده (کش دار) باشد، بلکه باید مشخص، صریح و منجز باشد. شورای قانون اساسی نیز تضمینات موجود در حقوق جزا را به مواردی که ضمانت اجرا برای آنها وجود دارد تسری و تعمیم داده است، یعنی ضمانت‌های اجرایی که جنبه «تنبیهی» دارند، مانند ضمانت اجرای اداری (مجازاتهای اداری)، باید این تضمینات را رعایت کنند، درست مثل ضمانت‌های کیفری. با این مفهوم، یعنی «ضمانت اجرای تنبیهی»، قلمروهای مختلف حقوقی به هم نزدیک می‌شوند. به همین دلیل من از اصطلاح «شکل‌گیری مجدد» یاد کردم.

این پدیده در باب اصول راهبر اروپایی نیز صادق است و همین اصول راهبر، یا در

واقع اصول راهبردی ناظر به حقوق جزا، در پیمان اروپایی حمایت از حقوق بشر و آزادی‌های اساسی که در سال ۱۹۵۰ به تصویب رسید پیش‌بینی شده است. اما فرانسه در سال ۱۹۷۴ این پیمان (کنوانسیون) را در مراجع تقنینی خود به تصویب رساند و در سال ۱۹۸۱ یکی از پروتکل‌های الحاقی به این کنوانسیون را نیز پذیرفت. به موجب این پروتکل، شهروندان فرانسوی و شهروندان مقیم فرانسه در مواقعی که خود را قربانی نقض حقوق بشر می‌دانند، پس از طی مراجع داخلی، علیه دولت فرانسه به دیوان اروپایی حقوق بشر واقع در استراسبورگ شکایت کنند. نوآوری این پروتکل الحاقی این بود که همه شهروندان کشورهای عضو می‌توانند علیه دولت خودشان در دیوان اروپایی حقوق بشر شکایت کنند. در آغاز، دولت‌ها با احتیاط عمل کردند و در جنب دیوان اروپایی دستگاهی که بیشتر نقش صافی (فیلتر) را داشت ایجاد نمودند به نام «کمیسیون اروپایی حقوق بشر»: وقتی شکایتی در کمیسیون مطرح می‌شود، کمیسیون یا آن را برای یافتن یک راه حل سیاسی بین دولت و شخص شاکی به هیأت دولت ذینفع می‌فرستد یا اینکه در موارد مهم، شکایت را برای رسیدگی به دیوان اروپایی حقوق بشر ارجاع می‌کند. اما به موجب پروتکل الحاقی به این کنوانسیون (در صورت تصویب آن در آینده) کلیه شهروندان اروپایی خواهند توانست شکایتشان را مستقیماً علیه دولت مربوطه نزد دیوان اقامه کنند. پس این کمیسیون که جنبه صافی را دارد حذف می‌شود.

بدیهی است در صورت تصویب این پروتکل در مجالس مقننه کلیه کشورها قابل اعمال و اجراست و پیش‌بینی می‌شود که ظرف یکسال آینده عملی گردد. از هفته گذشته رؤسای دولت‌های عضو، در استراسبورگ (فرانسه) گردهم آمدند تا مکانیسم (ساز و کار) اجرا و اعمال این پروتکل را مطالعه کنند. بدیهی است که رویه قضایی دیوان و پیمان اروپایی حقوق بشر تغییراتی در مطالعات حقوقدانان به وجود آورده است، زیرا از این پس هدف، رشته‌های مختلف حقوق نیست بلکه هدف حقی است که مورد تجاوز قرار گرفته و باید از آن حمایت شود که این موضوع مورد توجه دیوان و پیمان است. صرف نظر از نوع ضمانت اجرا و مجازاتی که دولت‌ها اتخاذ و اعمال می‌کنند، از این پس دیوان، رعایت کلیه تضمینات را در مورد آنها نسبت به متهم کنترل می‌کند. بدین ترتیب است که دیوان اروپایی هم به نوبه خود دست به شکل‌گیری مجدد می‌زند و قلمرو حقوق جزا را به قلمرو سیاست جنایی، که خود کماکان به عنوان هستهٔ اصلیش باقی می‌ماند، گسترش می‌دهد. در اینجا می‌توانیم از مفهومی یاد کنیم که دیوان به آن اشاره دارد و آن «قلمرو کیفری»

(Matière pénale) است. واژه «قلمرو کیفری» که در ماده ۶ کنوانسیون (پیمان) آمده است، متضمن آن است که آنچه زیر عنوان «قلمرو کیفری» می‌آید بایستی مشمول تضمینات کیفری مختلف از جمله برخورداری از یک محاکمه عادلانه و منصفانه باشد. مفسرین ابتدا فکر می‌کردند که مراد کنوانسیون از «قلمرو کیفری» فقط حقوق جزا و محاکمات کیفری است. اما دیوان از بیم این که دولتها برای فرار از اتخاذ این تضمینات و با این تعبیر که «قلمرو کیفری» فقط شامل حقوق جزا می‌شود، ضمانت‌های اجرایی اتخاذ کنند که در واقع کیفری هستند، اما ظاهراً جنبه اداری دارند (برای اینکه تضمینات را اعمال و رعایت نکنند)، در یک تعبیر موسع از اصطلاح «قلمرو کیفری»، کلیه تضمینات لازم را به «ضمانت‌های تنبیهی» اعم از اینکه کیفری، غیر کیفری یا اداری تسری داده و بدین ترتیب یک تعبیر موسع - برخلاف برداشت اولیه از عنوان قلمرو کیفری - به عمل آورده است. پس امروزه قضات دیوان در باب شکل‌گیری مجدد همان کاری را انجام می‌دهند که شورای قانون اساسی حول اصول راهبر و اساسی انجام می‌دهد.

نتیجه

نتیجه تغییر موضوع و گسترش قلمرو مطالعاتی سبب تغییر در روش مطالعات هم می‌شود. بدین ترتیب سیاست جنایی، مطالعه حقوقی شیوه‌های مختلف کنترل جرم را مد نظر قرار می‌دهد. این شیوه‌ها و روشهای مختلف شامل ضمانت‌های اجرایی کیفری، ضمانت‌های اداری، میانجیگری کیفری، ضمانت‌های انضباطی ... می‌شود که از آنها تحت عنوان «ضمانت‌های تنبیهی» یاد می‌شود و نه ضمانت‌های اجرایی کیفری و قهرآمیز.

پس موضوع مطالعاتی بقدری گسترده شده است که این تغییر مستلزم تغییر در روش مطالعه و متد نیز هست. به جای مطالعه کلیه ارکان تشکیل دهنده این قلمرو، به مطالعه ساختار سیاست جنایی می‌پردازیم. یعنی به مطالعه نقش نهادها یا اشخاصی که به نوعی ایفای نقش می‌کنند: مثلاً قاضی یا قانون و روابط آنها با نهادهای سیاسی، جایگاه بزه‌دیده یا قربانی جرم، جایگاه گروه اجتماعی که از ارتکاب جرم متضرر شده است و حقوق بزهکار.

بر حسب اینکه روابط بین این اشخاص و نهادها چه باشد ما می‌توانیم مدل‌هایی درست کنیم و من این مدلها را صرف نظر از ویژگی حقوقی نظامهای سیاست جنایی

درست کنیم و من این مدلها را صرف نظر از ویژگی حقوقی نظامهای سیاست جنایی کشورهای مختلف به مدلهای لیبرال (آزاد منش)، اقتدارگرا (اتوریتر) و خودگردان سیاست جنایی (مهمترین مدلها) تقسیم کرده‌ام. استفاده از این مدلها اجازه می‌دهد که جنبش و تحرک سیاست جنایی را در کشورهای مختلف مطالعه کرده، بتوانیم سیاست جنایی کشوری با کشور دیگر را مقایسه کنیم. در باب این مدلها به کتاب «سیاست جنایی» خانم لازرژ^۱ و کتاب «نظام‌های بزرگ سیاست جنایی» خودم^۲ مراجعه کنید.

خوشحالم که این بحث را اینجا مطرح کردم و خوشوقت خواهم شد با شما تبادل نظر داشته باشم. من به ضرورت چنین تبادلاتی اعتقاد دارم و همیشه می‌گویم: «برای اینکه همدیگر را بهتر درک کنیم باید همدیگر را بهتر بشناسیم».

پرسش و پاسخ

پرسش: مکتب دفاع اجتماعی به سیاست جنایی جنبه خاصی داده است (اصلاح و به سازی و اجتماع پذیر کردن مجدد بزهار ...) از طرف بعضی جرم شناسان دانشگاه مونترآل کانادا (مثلاً آقای موریس کوشن) ایرادهایی به این سیاست جنایی وارد شده است. قانون گذار فرانسه در قانون جزای مصوب ۱۹۹۲ با این مکتب به چه صورت برخورد کرده است؟

پاسخ: من فکر می‌کنم که قانون جزای جدید فرانسه از تعلیمات دفاع اجتماعی صرف نظر نکرده و معمولاً قوانین کیفری صراحتاً به برداشتهایی

۱ - این کتاب بوسیله آقای نجفی ابرند آبادی به فارسی ترجمه شده است (انتشارات پلدا، ۱۳۷۵).

۲ - این کتاب نیز توسط آقای نجفی ابرند آبادی در دست ترجمه است. برای کسب اطلاعات بیشتر در خصوص سیاست جنایی از نظر خانم دلماس مارتی رک: حسینی (دکتر سید محمد)، سیاست جنایی (مفاهیم مدلها)، مجله کانون وکلای مرکز، شماره ۱۱، ۱۳۷۶ م.

آقای سید محمد حسینی، با توجه به همین مدلها، سیاست جنایی اسلام را در قلمرو معینی از آن برای اخذ درجه دکترا از دانشگاه پاریس ۱ مطالعه کرده است.

فرانسه مطرح است (و این موضوع شاخص مکتب دفاع اجتماعی است) تأکید بر فردی کردن مجازات است و این اصل رسماً در قانون جزای فرانسه پیش‌بینی شده است. برای اینکه امکان اعمال این اصل فراهم شود، ضمانت اجراها و مجازات‌های بسیار متنوع بویژه در باب جرایم جنحه‌ای پیش‌بینی کرده اند تا قاضی بتواند واقعاً کیفر را فردی کند. این اصل ابتدا به صورت نانوشته و در عمل وجود داشت. اما امروزه به طور رسمی در قانون جزای فرانسه پیش‌بینی شده است. اگر به قانون جزای فرانسه که اینجا هست رجوع کنید خواهید دید که از ماده ۳-۱۳۱ به بعد آن تا چه اندازه ضمانت اجراها و مجازات‌هایی که پیش‌بینی شده و در اختیار قاضی قرار گرفته متنوع هستند و در همین چارچوب قاضی تشویق شده است که حتی المقدور به مجازات‌های سالب آزادی متوسل نشود و برای اینکه «حبس زدایی» یا «زندان زدایی» محقق شود، کیفرهای جدید و جایگزین در این قانون پیش‌بینی شده است: مثل خدمات عمومی یا عام المنفعه. باید گفت که این گرایش فردی کردن مجازات‌ها خاص فرانسه نیست و در سطح اروپا وجود دارد و ما شاهد «اروپایی شدن اصل فردی کردن مجازات‌ها» هستیم و در اینجا می‌توانیم بطور ضمنی تأثیر یافته‌ها و دیدگاه‌های فکری مکتب دفاع اجتماعی را در قانون جزای جدید فرانسه ببینیم.

پرسش: در تعریفی که بیان فرمودید، در حقیقت وظیفه سیاست جنایی را از مبارزه علیه جرم به مبارزه بر ضد انحرافات اجتماعی هم تسری داده‌اند و این در حقیقت به تمام جنبه‌های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی سیاست جنایی مربوط می‌شود. سؤالی که من دارم این است که اگر ممکن است به شکل آماری این موضوع را بیان فرمائید که در گذشته این نظر و تز جدید در مبارزه با انحرافات اجتماعی و جرایم چه موفقیتی داشته و برای آینده سیاست جنایی چه راه حلی ارائه می‌دهد؟

پاسخ: در باب تفکیک جرم از انحراف یا کجروی، با توجه به مفهوم هنجار یا قاعده (نرم)، صورت می‌گیرد. از کلمه نرم دو مفهوم اشتقاق می‌شود: یکی

قاعده (نُرم)، صورت می‌گیرد. از کلمه نرم دو مفهوم اشتقاق می‌شود: یکی «نرماتیویته» است، یعنی «قاعده‌مندی و هنجارمندی» و دیگری بهنجاری یا «نرمالیت» است که دارای ضمانت اجرای اجتماعی می‌باشد، یعنی یک هنجار اجتماعی است که فاقد ضمانت اجرای «رسمی» است، پس در نرماتیویته یک تکلیف وجود دارد یعنی یک دستور و قاعده دارد که ضمانت اجرای رسمی دارد، در حالیکه در نرمالیت، بهنجاری وجود دارد و آن قاعده‌ای است در مورد رفتار، چگونه بودن و چگونه زیستن در جامعه. پس با توجه به این دو مفهوم می‌توان جرم را اینگونه تعریف کرد که «جرم یعنی فاصله گرفتن از هنجارمندی و قاعده‌مندی»، یعنی آنچه که دارای ضمانت اجرای رسمی است، مثلاً دارای کیفر است؛ انحراف و کجروی یعنی «فاصله گرفتن از بهنجاری» و نه هنجارمندی. بدیهی است که این تفکیک مطلق نیست، ممکن است «قاعده‌مندی» روی «بهنجاری» تأثیر بگذارد و بالعکس. و اما جرایم، مشمول قلمرو حقوق جزا یا حقوق اداری هستند. در حالیکه انحراف بیشتر مشمول مداخله خانواده، مدرسه و آن نهادها و شبکه‌هایی می‌شود که در یکپارچه سازی و همانند سازی فرد با جامعه اقدام می‌کنند. مثلاً اقدامات درمانی در باب بیماران روانی که این خود یک نوع اقدام در برابر انحراف است. پس نفع و فایده سیاست جنایی این است که کل رفتارها را، اعم از فاصله گرفتن از قانون یا فاصله گرفتن از هنجار اجتماعی، مورد مطالعه قرار می‌دهد. و از طرف دیگر، مطالعات سیاست جنایی اجازه می‌دهد، یک پدیده را هم از نظر جرم بودنش و هم از نظر انحراف بودنش و هم از نظر تطبیق این دو با هم مورد مطالعه قرار بدهیم. مثلاً قانونگذار بلژیک اخیراً از «تکدی» و «ولگردی» که جرم محسوب می‌شده، جرم‌زدایی کرده است. اما بعد از جرم‌زدایی، این دو پدیده به عنوان انحراف تلقی شده است. پس آنها (متکدی و ولگرد) را به عنوان مجرم تعقیب نمی‌کند، بلکه به عنوان منحرف، پس مشمول اقداماتی چون نگهداری اداری در اردوگاههای کار و غیره می‌شوند. که این هم خود یک نوع سیاست جنایی است و در قلمرو این سیاست قرار می‌گیرد. پس اگر متکی به حقوق جزا باشیم، مطالعاتمان با جرم متوقف می‌شود، در حالیکه با اتکا به سیاست جنایی (مطالعات سیاست جنایی) مطالعات و رای جرم رفته و انحرافات (کژمداری‌ها) را نیز می‌توانیم مطالعه کنیم.

پرسش: آیا مسأله میانجیگری میان مجرم و

مجازات نیست؟

پاسخ: این وسیله‌ای است برای فردی کردن پاسخ به جرم، بدون اینکه نقش تمثیه کننده مجازات را داشته باشد، چرا که راه حلی برای نزدیک کردن دیدگاه‌های بزهدکار و بزهد دیده است. از طریق توسل به میانجیگری می‌توان از بروز مشکلات اجتماعی برای متهم و تبعات نامطلوبی که تعقیب کیفری می‌تواند برایش داشته باشد جلوگیری کرد.

پرسش: آیا ضمانت اجرای حبس برای جرایمی از نوع جنایت می‌تواند نسبت به این جرائم، جنبه بازدارندگی داشته باشد؟

پاسخ: بدیهی است که کیفر سالب آزادی وسیله‌ای است که از جامعه حمایت می‌کند. علت آن هم این است که مجرم را با حبس کردن از جامعه دور می‌کنیم. از طرف دیگر، اصولاً رسالتش تربیتی است و آن این است که به بزهدکار بفهماند که مرتکب خطا شده و زمینه‌های بازپذیری اجتماعی را آماده کند. اما در عمل، تحقق این رسالتها بسیار دشوار است. در اینجا یک نوع تناقض به چشم می‌خورد، زیرا از یک سو، می‌خواهیم فرد مجرم را تربیت کنیم، یعنی از نظر اجتماعی بازپذیر کنیم، اما از سوی دیگر، او را از اجتماع دور می‌کنیم، یعنی به نوعی «اجتماع زدایی» می‌کنیم و او را وارد اجتماع و محیط خاص، یعنی «محیط خردی» که متشکل از مجرمین است و دارای «خرد فرهنگ» ویژه خود است، می‌کنیم. به همین جهت است که در داخل زندانها سعی می‌شود با برنامه‌های کارآموزی، سوادآموزی و غیره زمینه‌های تربیت و به سازی مجرمین فراهم شود. بعضی از مجرمین حتی در زندان به تحصیلات عالی می‌پردازند. همزمان فعالیت‌های فرهنگی، در زندانها تقویت می‌شود. با دعوت از هنرمندان سعی می‌شود، جامعه هنری آزاد به زندان برود و زندانیان از این طریق با جامعه آزاد تماس برقرار کنند. بدیهی است که همان ترس رفتن به زندان خود نقش بازدارنده دارد. باید گفت که این ضمانت اجراها آرماتی نیستند، اما قابل بهبود و تکامل اند.